

بولتن مباحث مشترک

* تیر ۱۳۷۲ *

* شماره سوم *

تناقض گوییهای مخالفان وحدت

بهنام

این نوشته، چنان که از عنوان آن پیداست، درباره دفاع از وحدت و ضرورت آن و امکان تحقق آن در شرایط کنونی است. از اینرو، رقاباتی که به هر دلیل مخالف وحدت بوده و در راه آن مانع تراشی می کنند، می توانند زحمت خواندن آن را بر خود هموار سازند و در عوض، اگر بخواهند، وقت خود را به ابداع و ارائه پیش شرطها و یا "شرایط جدیدی" اختصاص دهند!

جریان طولانی مباحثات وحدت بین نمایندگان سه سازمان، دست کم این حسن را داشته است که مجموعه اشتراکات و همچنین اختلافات موجود در وضعیت فعلی را، تا اندازه زیادی، روشن ساخته است. متن بیانیه مشترک "در رابطه با مباحثات وحدت سه سازمان" هم کوبایی همین نکته هست. توافقنامه مقدماتی مصوب کمیته مرکزی سه سازمان، مبنای مناسبی را برای وحدت میان آنها فراهم می آورد. این توافقنامه، بر هویت کمونیستی و کارگری سازمان واحد تأکید می کند، برنامه سیاسی مشخصی را بر پایه اهداف و آرمانهای طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزه انقلابی ارائه می دهد، مرزبندی آشکاری با جریانات رفرمیستی و انحرافی ترسیم می کند و... این توافقنامه مقدماتی، در عین حال، می تواند در کنکره مشترک وحدت، و یا بعد از آن در سازمان واحد و در جریان تهیه و تدوین برنامه تئوریک - سیاسی آن سازمان، تدقیق، تکمیل و یا اصلاح گردد. در مقابل، اختلافات معینی هم بین این نیروها وجود دارد که کم اهمیت هم نیستند و مباحثات جاری بین اعضا، طبعا وزن و اهمیت آنها را آشکارتر خواهد کرد.

با وجود این اختلافات، در چارچوب توافقنامه مذکور، وحدت سه سازمان عملی و امکانپذیر است. هیچگونه پیش شرط قبلی یا بقیه در صفحه ۲

نکاتی چند درباره مباحثات وحدت

آرمان شکوهی

به دنبال مباحثاتی که از حدود یکسال و نیم پیش از طرف سازمان با نمایندگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان فدایی - ایران صورت گرفت، بالاخره بیانیه مشترکی به تاریخ ۲۴ بهمن ماه ۷۱ انتشار یافت. هرچند در جمع بندی از مباحثات، سازمان ما موضعی کاملا اصولی اتخاذ کرده است اما در متن توافقات ذکر شده نیز اختلافات بسیار مهم و اساسی وجود دارد که نسبت به آنها بی توجهی شده است و مواردی از توافقات تضاد آشکاری با مبنای برنامه ای سازمان دارد. این موارد را نمی توان در زمره انعطافهای لازم برای پیشبرد اصولی امر وحدت دانست. نوشته زیر تنها به بخشی از توافقنامه می پردازد که در بر گیرنده محوری ترین مسئله است؛ یعنی مسئله پلاتفرم سوسیالیستی و دموکراتیک در انقلاب ایران. لازم به توضیح است که به علت محدود بودن صفحات بولتن تنها به رئوس مسایل و طرح فشرده آن اکتفا می کنیم.

مسئله دموکراسی پایدار و درهم شکستن ماشین سرمایه داری

در بند دوم از قسمت الف می خوانیم: "درهم شکستن تناسی دستگاههایی که وجود آنها تهدید و مانعی برای یک دموکراسی پایدار در کشور است." همانطور که مشخص است با هدف پیدا کردن نوعی فرمولبندی مورد توافق سه جریان، از به کار بردن عبارت "درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری" اجتناب شده است. اما این توافق و فرمولبندی درک مشخص و روشنی از موضوع ارائه نمی دهد و قابل تفسیر است. منظور از دموکراسی بقیه در صفحه ۲

بن بست مباحثات یا بن بست وحدت؟ صفحه ۷

فرید

استراتژی سوسیالیستی یا جبهه ضد استبدادی صفحه ۱۱

روبن مارکاریان

روشهای گنه ، نتایج قدیمی صفحه ۵

جلال

پیش بسوی وحدت صفحه ۱۰

کیومرث

نگاتی چند درباره مباحثات وحدت

بایدار چیست و کدام دستگاهها تهدید و مانعی برای آن است؟ هر جریان پاسخ خاص خود را به این سوال می‌دهد و مواضع سازمانها جدای از این مباحثات کاملاً متفاوت است و دقیقاً به همین دلیل این بند تنها یک توافق صوری و بی‌پایه است. از نظر ما دموکراسی پایدار بدون گذار به سوسیالیسم ناممکن است و شرط آن درهم شکستن کل ماشین دولتی سرمایه‌داری است که تنها توسط یک بلوک طبقاتی از کارگران، زحمتکشان و لایه‌های تهیدست و پایین خرده‌بوروازی می‌تواند به سرانجام برسد؛ بلوکی طبقاتی با رهبری طبقه کارگر. درست به همین دلیل برنامه سازمان ما مسئله درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری را همچون روندی که تنها با جایگزینی نهادهای خود حکومتی مردم و اعمال حاکمیت اکثریت به نقطه بازگشت ناپذیر خود می‌رسد، تلقی می‌کند. از نظر دو جریان دیگر و از فرمولبندی فوق کاملاً آشکار است که آنها دموکراسی پایدار را بدون گذار به سوسیالیسم هم ممکن دانسته و منظورشان از تمامی دستگاهها تنها دستگاههای سرکوب و نظامی است. توجه به تقدم و تأخیر ۵ بند اول از قسمت الف گویای روشنی از درک نادرست تدوین کنندگان این قسمت از توافقنامه است. بند ۲ تنها به این علت که کل ماشین دولتی سرمایه‌داری تلویحاً به دستگاهها سرکوب و نظامی محدود می‌شود، پس از سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب توده‌ای مطرح شده است. اگر منظور ما از ماشین دولتی همانا کل دستگاههای نظامی و اداری و بوروکراتیک باشد، باید گفت که نه می‌توان کل آنرا بطور ضربتی درهم شکست و نه می‌توان پیش از تشکیل مجلس موسسان - یعنی اولین نشانه تحقق و شکل گیری اراده اکثریت - این کار را به مرحله بازگشت ناپذیری رساند. بحث بر سر سوکول کردن درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری به بعد و احاله آن به تشکیل مجلس موسسان نیست، بلکه سخن بر سر به سرانجام رساندن این روند است. زیرا که پایداری دموکراسی بدون آن قابل تصور نیست. بازگردید انقلاب و توده‌های قیام کننده نباید برای درهم شکستن ماشین نظامی و سرکوب و تشکیل ارگانهای خودحکومتی بوده‌ای بجای نهادهای اداری و بوروکراتیک پیشین به انتظار فرمان کسی باشند. اما نباید تصور کرد که ماشین دولتی با ضربات اولیه انقلاب و با کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان درهم شکسته است. این کار شروع شده اما بازگشت ناپذیری آن مستلزم شکل‌گیری و قوام نهادهای حاکمیت توده‌ای در سطح ملی است. در غیر این صورت از پایداری دموکراسی نمی‌توان صحبت کرد. دموکراسی پایدار در ایران زمینه‌های مادی و اجتماعی خود را بی‌طلبند و سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی ارگانهای سرکوب رژیم بخودی خود پایداری دموکراسی را تضمین نمی‌کند. پایداری دموکراسی در ایران تنها بر مبنای حاکمیت کارگران و زحمتکشان و رهبری طبقه کارگر در این بلوک، اجتماعی شدن مواضع کلیدی اقتصاد و شکل‌گیری نهادهای خود حکومتی توده‌ای در تمام سطوح، ممکن است. و همه اینها باید تنها بر مبنای اراده آزاد اکثریت جمعیت و از طریق مجلس موسسان صورت پذیرد. پس می‌بینیم که طرح این مسئله در بند دوم تنها می‌تواند با درک نادرست و ساده گرایی‌های از مسئله درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری از پیش و عدم پذیرش پیوند جدایی ناپذیر دموکراسی پایدار و سوسیالیسم در ایران از سوی دیگر همراه باشد. قدری توجه به مفاد بندهای ۱ تا ۵ و ترتیب آنها و مقایسه آن با فرمولبندیهای برنامه سوپ کنگره اول سازمان ما روشنتر سبیل همی است. با این کار روشن خواهد شد که درک نادرست دو جریان دیگر از مسئله درهم شکستن ماشین دولتی و رابطه دموکراسی و سوسیالیسم سبب خود را بر این توافقنامه انداخته است.

مجلس موسسان، «حکومت موقت انقلابی» و مسئله دموکراسی

در بند ۲ می‌خوانیم: ایجاد حکومت موقت انقلابی برانده از انقلاب

مردم برای انتقال تمامی قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب «همه مردم» در برنامه سازمان ما به درستی هیچ صحبتی از حکومت یا دولت وقت انقلابی به میان نیامده و مجلس موسسان متکی بر انقلاب به عنوان وسیله انتقال حکومت به اکثریت جمعیت کشور و نخستین تجلی آرای عمومی و به همین علت نخستین سنگ بنای دموکراسی قلمداد شده است. همه این تأکیدات برای پافشاری بر حق انتخاب آزاد نظام حکومتی آینده توسط مردم و رد همه نهادها و ارگانهایی که بر فراز سر مردم عمل می‌کنند صورت گرفته است. «حکومت موقت انقلابی» نیز می‌تواند یکی از همین نهادها باشد؛ می‌تواند ضد انقلابی برآمده از انقلاب و دقیقاً به همین علت به اصطلاح انقلابی هم باشد. بند ۲ «حکومت موقت انقلابی» و نه مجلس موسسان را برای انتقال تمام قدرت سیاسی به «نمایندگان منتخب همه مردم» در نظر می‌گیرد. یعنی تحقق اراده آزاد اکثریت مردم برای تعیین نظام آینده کشور را منوط به انتقال قدرت سیاسی از طرف این حکومت موقت انقلابی و تابع اراده آن می‌کند و این معنایی جز پذیرش مشروعیت ارکانی بر فراز اراده اکثریت و نفی اراده آزاد و حق انتخاب مردم ندارد. از سوی دیگر وجود مطالبات رادیکال در جنبش توده‌ای نمی‌تواند بخودی خود مانع غلبه ضدانقلاب در همین حکومت موقت انقلابی باشد. در نتیجه، پذیرش چنین ارکانی می‌تواند مترادف با پذیرش دولتهای ضدانقلابی و ایدئولوژیک نیز باشد. کمونیستها به مثابه پیگیرترین مدافعان دموکراسی نباید در برنامه خود هیچ ارکانی - از جمله حکومت موقت انقلابی - را بالاتر از اراده اکثریت قرار دهند؛ صرفنظر از اینکه این حکومت انقلابی باشد یا ضد انقلابی. علاوه بر این معلوم نیست که نمایندگان منتخب همه مردم که در بند ۲ از آنها سخن رفته است کیستند و چگونه انتخاب می‌شوند؟ این چه نهادی است که می‌خواهد پیش از تشکیل مجلس موسسان نمایندگان مردم را به پیمده گیرد؟ آیا این فرمولبندیها حامل تناقضات بسیار و درست در نقطه مقابل مبنای و فرمولبندیهای برنامه‌ای ما نیست؟ آیا این «توافقات» خود نقطه اختلافات اساسی بعدی را پرورش نمی‌دهد؟ کوتاه سخن آنکه فرمولبندیهای ۲ و ۳ و به‌منظور ترتیب بندهای ۲ تا ۵ به هیچوجه در چارچوب مبنای برنامه‌ای سازمان قرار ندارد و تنها توافقاتی صوری است که هر جریان به دلخواه خود آنرا تفسیر می‌کند. این بخش از توافقنامه که ظاهراً مورد توافق هر سه جریان است خود حامل اختلافات اساسی سه جریان است و با درجهای اساساً متفاوتی بر روی یک سلسله فرمولبندیهای کلی توافق صوری شده است. این به اصطلاح «توافقات» بررکترین ضربات را بر دستاوردهای تاکتیکی تئوریک و عملی چپ انقلابی ایران وارد می‌کند.

نتیجه

وحدت جریانهای چپ انقلابی ضرورتی است بیچون و چرا، اما پاسخ نبراصولی به این ضرورت قبل از هر چیز به وحدت چپ انقلابی و کل مبارزه آن شده می‌رسد. برویه مباحثات نشان داد که اختلافات سازمان ما با دو سازمان دیگر نه اختلافات فرقه‌ای و موردی بلکه اختلافاتی اساسی است. محورهای اصلی این اختلافات چنین است: ۱- ماهیت انقلاب ایران و وظایف آن. ۲- یل‌انگرم سوسیالیستی و دموکراتیک کمونیستها در انقلاب ایران. ۳- بلوک طبقاتی دولت‌الترانیو. ۴- تعریف از طبقه کارگر. ۵- الوبنیای سازماندهی. ۶- تشکیلات و موازین حاکم بر آن. هرچند در جمعندی سازمان ما فقط به بندهای ۲، ۳ و ۵ اشاره شده است، اما بحث زیادی از این موارد میر ریشه در دو مسئله اول دارد و با توجه به دام و حق اختلافات. چشم‌انداز یک وحدت اصولی وجود ندارد. سلا شکافی که دو جریان دیگر هنوز از عبارات و فرمولبندیهای مسووحی چون انقلاب دموکراتیک، خرده بوروازی دموکرات و بلوکی از طبقات نه رهبری طبقه کارگر صحت می‌کند آیا فکر می‌کند با سرکز مباحثات بر مضامین می‌توان مشکل را حل کرد و به توافق اصولی دست یافت؟

تناقض گویهای مخالفان وحدت

تعیین شروط اضافی، ضرورت و توجیه منطقی ندارد. اعضای سه سازمان، با ملاحظه آنچه که طی شده است، در کنکره مشترک تصمیم نهایی خود را راجع به وحدت و چگونگی آن اتخاذ می کنند. در واقع، نگاهی به آنچه که در ۲۰۲ سال اخیر پشت سر نهاده ایم، نشانگر آن است که نزدیکی و همکاری میان این سه سازمان بیشتر و بیشتر شده است. شرایط عینی حیات و مبارزه سیاسی ما بی تردید در این باره موثر بوده است ولی علاوه بر آن خواست و تمایل آگاهانه نیروهای سه سازمان هم در کار بوده و هست؛ مصوبات کنکرها و نشستهای سازمانها در مورد وحدت، گسترش اتحاد عملهای جاری، موضعگیریهای مشترک راجع به مسایل گوناگون سیاسی و... نشانه های بارزی از نزدیکی نظری و سیاسی فزاینده است. هم اکنون، در هر سه سازمان، گرایش قوی برای تحقق وحدت موجود است.

انجام وحدت، برخلاف آنچه که برخی از رفقای مخالف وحدت - مثلا ر. محمدرضا شالکونی در مقاله "اختلاف بر سر چیست؟" و ر. سارا محمود در مقاله "باز کردیم" بولتن شماره پنجم - می خواهند وانمود کنند، به معنی "به سرخصی فرستادن" یا "سکوت گذاشتن" اختلافات نیست. هیچکس تا آنجا که در جریان مباحثات وحدت نوشته یا گزارش شده است مدعی آن نبوده و نیست که اختلافات موجود را نادیده بگیریم و یا به زیر ریلو جارو کنیم! این اختلافات - و اختلاف نظرات موجود دیگری که می تواند در آینده، درون سازمان واحد، بروز بکند - در دستور مباحث و مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی بوده و خواهد بود تا به شیوه ای دموکراتیک به نتایج معینی منجر گردد، ضمن آن که در هر مقطع، بر پایه نظر اکثریت سازمانی، بایستی پراتیک مشخصی جاری و پیاده شود. بند ۱ توافقنامه، مسئله آنجاست که پیشبرد روند وحدت به معنی حل یا رفع تمامی اختلافات - حتی همه اختلافات مهم - نیست و نمی تواند باشد. نکته آنجاست که از اینگونه اختلافات، به درجات متفاوت، درون سازمانهای موجود هم هست و یا در آینده می تواند مطرح گردد.

ارائه برداشت مطلق گرایانه ای از وحدت که در عمل، نه تنها وحدت محتمل بین سازمانهای کمونیستی و کارگری بلکه وحدت موجود درون سازمانی را هم زیر سوال می برد، یکی از ریشه های اصلی تناقض گویهای مخالفان وحدت مورد نظر است که در زیر به مواردی از آنها می پردازیم.

۱- نخستین نمونه تناقض آشکار در نظرات این دسته از رفقا آن است که ضمن تسجید و تایید ظاهری وحدت، می کوشند، به هر طریق و با هر زبان ممکن، وحدت سه سازمان را "امکان ناپذیر" یا "منشا اختلافات بیشتر و تلخ تر و یا معادل تسلیم" وانمود کنند. این رفقا برآنند که هرگونه اختلاف با شروط و نظرات خاص خودشان را به صورت اختلاف "کلیدی"، به منزله اختلافی میان طرفداران دموکراسی و طرفداران سوسیالیسم، یا میان "مبارزه برای آزادی" و "مبارزه برای عدالت اجتماعی" و امثال اینگونه قطب بندیهای فی البداهه، جلوه گر سازند... معلوم نیست که هرگاه در واقع چنین قطب بندیهایی بین نظرات جاری این سازمانها وجود داشته، چگونه کنکرها های هرکدام از آنها به پیشبرد امر وحدت رای داده اند و چگونه چنین توافقنامه ای اصلا به تصویب رسیده است. معلوم نیست که اگر وحدت میان این سه نیرو، با همکاریها و اختلافات موجودشان، امکان ناپذیر است، پس این رفقا از کدام وحدت سخن می گویند. مثالی از این نوع تناقض گویها، نوشته ر. سارا محمود است که ابتدا می نویسد: "قبل از هر چیز باید تاکید کرد هر تلاشی برای دستیابی به وحدت میان نیروهای چپ... تلاشی است مثبت و ارزنده"، و سپس تمامی تلاش خود را به کار می گیرد که دستیابی به وحدت را غیرعملی سازد و در یک کلام، هنوز نیامده ندا می دهد که "باز کردیم!"

۲- زمینه دیگری برای بروز این تناقض گویها، رابطه میان معیارهای وحدت درون سازمانی و بین سازمانی است. جریانهای جداگانه، هرکدام به منظور حفظ انسجام و وحدت درونی خودشان، معیارها و ضوابط مشخصی را به لحاظ برنامه و اساسنامه ای برقرار می کنند تا در جهت اهداف مشترک، پراتیک معینی را به پیش ببرند، ضمن آن که خود این معیارها هم می تواند موضوع بحث و مبارزه ایدئولوژیک قرار بگیرد. زمانی که روند وحدت بین سازمانهای مختلف بطور جدی آغاز گردیده و - چنان که در مباحثات جاری خودمان هم شاهد آن بوده ایم - به قصد تحقق وحدت و ایجاد سازمان واحدی به پیش می رود، طبق معیارهای وحدت سازمانی موجود هم مورد بحث و بررسی و سنوالات واقع می شود تا معیار معینی (مانند توافقنامه مشترک) جهت ایجاد سازمان جدیدی تعریف و تدوین گردد. بنابراین، طی این روند، اصرار بر حفظ و یا مراقبت از همان معیارهای قبلی یک سازمان، به صورت پیش شرط و یا زیر هر عنوان دیگر، و تلاش برای قبولاندن همان معیارها به جریانهای دیگر، نه تنها روشی آشکارا غیردموکراتیک است بلکه عملا به معنی مانع تراشی در روند وحدت و یا تبدیل آن به چیزی شبیه "ادغام" است.

در کنکره رفقای "راه کارگر" سندی زیر عنوان "مبانی برنامه ای" به تصویب رسیده که به عنوان پایه وحدت میان "جریانهای گوناگون فکری در این سازمان تلقی گردیده است. واضح است که این "مبانی" وحدت درونی، به منزله محصول دوره معینی از مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی "راه کارگر" تغییرناپذیر و یکبار برای همیشه نبوده و نیست. تغییر و اصلاح بعدی آن و یا تغییر تاکیدات و فرمولبندیهای آن، اساسا مربوط به خود رفقای "راه کارگر" بوده و طبیعتا از آنجا که در سطح جنبش هم منتشر شده، می تواند و باید مورد نقد و ارزیابی سایر سازمانها هم قرار بگیرد. لکن هنگامی که پروسه وحدت سازمانها به طور جدی و واقعی شروع شد، نمی توان همان "مبانی" را به صورت شروط الزامی وحدت طرح کرد، نمی توان با استناد به این که اگر این "مبانی" را تغییر بدهیم وحدت درونی "راه کارگر" متزلزل می شود، در حفظ همان چارچوب پافشاری و در عین حال از وحدت بزرگتر صحبت کرد. تناقض گویی مخالفان وحدت از اینجا نیز ناشی می شود. در جریان پیشرفت روند وحدت و تحقق آتی آن، اعضای سازمانهای مختلف می توانند فارغ از معیارهای خاص سازمانی شان نظرات خود را برای تنظیم معیارهایی جهت پایه گذاری سازمان واحد ابراز دارند و آرای اکثریت آنها در کنکره مشترک مضمون نهایی آنها را مشخص می کند.

در همین رابطه، نمونه دیگری از تناقضها هم خود را نشان می دهد. و آن اعلام چیز دیگری به عنوان پیش شرط وحدت است که نه جزو همان "مبانی" درون سازمانی و نه اصلا مورد موافقت همه رفقای راه کارگر است، و آن "تعریف واحد از طبقه کارگر" است. معلوم نیست که چرا بایستی چنین "تعریف" خاصی، "مبنای کلیدی وحدت سه جریان قرار بگیرد! گذشته از این که، همین "تعریف" به جای کاهش ابهامات موجود، آنها را افزایش داده است.

۳- نکته دیگر به پایداری وحدت مربوط است. ظاهرا نگرانی بعضی از رفقای این است که هرگاه وحدت برپایه شرط و شروط مورد نظر آنها صورت نگیرد پایدار نبوده و به منشا افتراقات بیشتر تبدیل می شود. اگر این نیز بهانه دیگری برای جلوگیری از وحدت نباشد انگاه می توان پرسید که وحدت پایدار چیست و یا پایداری وحدت در چیست؟

واکنشی نگرانی راجع به پایداری وحدت مسئله اغلب رفقا است. مدافعان وحدت نیز، دستکم به اندازه دیگر رفقا، در اندیشه اند که وحدتی که برای تحقق آن می کوشند، هرچه بیشتر پایدار و اصولی باشد، همه ما، در سازمانهای مختلف، یک یا چند مورد وحدت یا انشعاب را از سر گذرانده ایم، شیرینی یا تلخی آنها را به جان کشیده ایم، درسهایی فراگرفته ایم، در پرتو این تجارب، امروزه وحدت به معنی همه ما هم و

روشهای کهنه . نتایج قدیمی

جلال

در کمیت و درجه نفوذ مشابه پراتیک سازمان ماست. بستر واقعی فعالیت همه ما یکی، مضمون تبلیغ و ترویج حدودا در یک راستا و مناسبات سیاسی با احزاب خرده بورژوازی کم یا بیش در یک چارچوب بوده است. و در مورد حرکت گذشته چپ، برخلاف برداشت رفقا این گرایش به خرده بورژوازی نبوده است که مانع کارگری شدن چپ و تکامل خط کارگری بوده است. بطور کلی اگر بستر فعالیت چپ را سازماندهی جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک بدانیم (که گروههای اجتماعی این دموکراسی را نام بردیم)، شکست چپ عمدتا به دو دلیل بوده است. اول عقب ماندگی آن از مضمون و سطح جنبش دموکراتیک ادر بستر دوم و دور بودن و منتزع بودن از نیازهای واقعی و مشخص جنبش کارگری (ادر بستر اول)، به همین علت ما نه در جنبش دموکراتیک جای شاخصی به دست آوردیم و نه در جنبش کارگری. هم جنبش دموکراتیک به چپ بی اعتماد است و هم جنبش کارگری. جنبش کارگری هیچگاه نفهمید چپ چه میگوید و چه می خواهد. و این مطلقا به این علت نبود که چپ خود را وقف جنبش دموکراتیک یا خرده بورژوازی کرده است و خرده بورژوازی حتی بیشتر از کارگران به چپ بی اعتماد است. جنبش کارگری برای این چپ را نفهمید چون چپ غیرقابل فهم بود. حرفهای ما برای کارگران قابل فهم نبود و هنوز هم نیست. این را نباید بر سر خرده بورژوازی خراب کرد، بلکه باید علت را در تخیلات و خصلت انتزاعی چپ دید.

دولت جانشین و وظایف عاجل ما

یکی از نمودها و اشکال انتزاعی بودن چپ در همین تنوری دولت جانشین است که در مذاکرات سه سازمان به عنوان مانع بزرگ دوم مشخص شده است. طرح مسئله بطور مشخص عبارت از این است که آیا چپ، بخصوص رادیکال که هیچگاه حتی به عنوان یک اپوزیسیون موثر و با هویت اجتماعی مشخص مطرح نبوده است مجاز است. در مقوله دولت جایگزین وارد جزئیات شود و مرزهای میان کروه بندیهای خود را بر سر آن تعیین کند. تردیدی نیست که هر حزب سیاسی برای هویت دادن به خود و تدوین منسجم فعالیت و خط تاکتیکی اش باید طرحی از دولت و جامعه آینده ای که ادعا دارد بهتر از جامعه کنونی است داشته باشد. ولی این نیاز تا کجاست و شرایط واقعی و وجودی حزب چه تاثیری روی اهمیت این طرحها در هر مرحله از رشد و تکامل حزب دارد. می دانیم که احزاب کارگری ای وجود داشته و دارند که در مراحل عیسی از تکامل خود به مثابه احزاب بزرگ اپوزیسیون، یعنی آلترناتیو قدرت دولتی مطرح بوده اند. اما طرح روشنی از دولت و جامعه آینده نداشته اند. داشتن طرح روشن و همه جانبه از دولت حاکمین همیشه نقش حیاتی ندارد. و در شرایطی که جنبش کارگری در مراحل اولیه خود قرار دارد از چنان اهمیتی برخوردار نیست که همه حیات و سات حزب مشروط به آن شود. مسایل واقعی ای که یک جنبش ضعیف و مبتدی کارگری با آن روبروست همان نیست که یک جنبش کارگری آلترناتیو دولت با آن مواجه است. در نتیجه عمده کردن سسله دولت جانشین، عمده کردن یک مسئله انتزاعی است که برای کارگران قابل فهم نخواهد بود. بی علت نیست که کارگران دعوای کروه های چپ بر سر این مسئله را به دعوا بر سر قدرت و صندلیهای مجلس آینده تعبیر می کنند. در مورد جنبش کارگری و چپ ما بطور مشخص در شرایط کنونی و وظیفه عمده پیش روست. اول پی ریزی یک جنبش اتحادیه ای کارگری و در پیوند نزدیک با این وظیفه، سازماندهی یک جنبش دموکراتیک چپ. این آن فازی است که

اختلافاتی که از طرف کمیته مرکزیهای سه سازمان به عنوان وحدت حزبی به تصویب رسیده است نشان می دهد که نمایندگان طرفین و کمیته مرکزی مربوطه در امر وحدت چپ انقلابی از هیچ ابتکار تازه ای سود نچسته اند و دقیقا همان روشهای کهنه ای را به کار بسته اند که بی نتیجه بودنشان در گذشته بارها تجربه شده بود. از موضوعات بی اهمیتی چون نام نشریه و سازمان که بگذریم، دو محور اصلی مورد دعوا یعنی ترکیب طبقاتی دولت جانشین و برخورد با خرده بورژوازی در این میان شاخص اند. در خصوص این موضوع دوم متاسفانه باید گفت بحثها از سطح گذشته نیز عقبتر رفته است. نمایندگان سازمان ما به قصد روشن کردن اختلاف خط راه کارگر با سازمانهای طرف مذاکره و در واقع به قصد تعمیق اختلافات بحث را به بیراهه ای به نام 'سازماندهی منافع خرده بورژوازی آری یا نه' کشانده اند. موضوعی که به گوش راه کارگرها هم آشنا نیست. بحث سازماندهی منافع خرده بورژوازی حتی هنگامی که ما همه اغشته به پوپولیسم بودیم موضوعیت نداشت و هیچگاه به عنوان یک معضل عملی بر سر راه کارگری شدن چپ و یا توضیحی بر انحراف او از مشی کارگری و مارکسیستی مطرح نبوده است، چه رسد به اینکه امروز به مثابه یک مانع عمده وحدت چپ معرفی شود، البته در عالم تنوریک بد نیست مانند بسیاری از مقولات انتزاعی دیگر جایی هم به این مبحث بدهیم، از اینجا ضروری متوجه کسی نخواهد شد. ولی در عرصه عمل و مشکلات واقعی جنبش و پراتیک جاری چپها، این مقوله نه جایی دارد و نه داشته است. به این دلیل ساده که هیچکدام از سازمانهای مدعی چپ در ۱۵ سال گذشته در مقام سازماندهی منافع طبقاتی خرده بورژوازی نبوده اند و در عمل بستر اصلی فعالیت سازمانهای چپ، عبارت بوده است از سازماندهی دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، کارگران، دهقانان، سازماندهی انجمنهای زنان، کارمندان، بیکاران، دیپلمه ها، جنکزدگان، سربازان و... بخش اندکی از فعالیت که به سازماندهی اصناف (بافنده سوزنی، خیاطها، کفاشها، کتابفروشا، نانوابها، و...) اختصاص داشت، جهت کار ایجاد تعاونی و اتحادیه صنفی بود. و تا آنجا که به جنبش چپ ما مربوط می شود کسی تاکنون این فعالیت را ضد سوسیالیستی و ضد کارگری ندانسته است. بنابراین طرح این بحث جز اختلاف تراشی و جنگ بر سر هیچ، چیز دیگری نیست و فقط به درد جاودانه کردن مرزهای فرقه می خورد. دلیل مشخص و شاهد مثال همین است که سازمان فدایی به خاطر اعتقاد به اینکه جنبه هایی از مبارزات خرده بورژوازی ترفیخواهانه است از وحدت حزبی با ما منع می شود. و این در حالی است که آنها سرکز کار عمده در میان کارگران را صراحت می دهند.

در اندیشه رفقای ما دغدغه ای وجود دارد که علت کارگری نشدن چپ را در ارادت این چپ به خرده بورژوازی ارزیابی می کند. خرده بورژوازی به عنوان منبع و مایذ همه دردها و بیماریها. و از طرف دیگر آنها در آخرین استدلالشان نوشته اند 'در شرایط کنونی جامعه ما که تفکیک طبقاتی صورت نگرفته است تاکید برنامه ای و علی باید فقط و فقط روی کارگران باشد'. خود همین فرمول بندی البته نشان می دهد که اختلاف ما با سازمان فدایی بر سر اصول نیست و در شرایط دیگری می توان در میان طبقات دیگر کار کرد. بنابراین دره عیسی این دو خط مشی را از هم جدا نمی کند و ضرورتی ندارد ما بر این مبنا دو سازمان بنا کنیم. در هرحال از این که بگذریم رفقای ما برای رفع خلجان فکری خود راه را در این دیده اند که طرفهای ما را بر سر سازمان ندادن خرده بورژوازی قسم بدهند. اما این مشکلی را حل نمی کند زیرا مبنای آن نه بر پراتیک واقعی این سازمانها قرار دارد و نه حرکت واقعی چپ در گذشته. پراتیک واقعی این سازمانها، با تفاوتی

بقیه از صفحه ۲

نکاتی چند درباره...

ایا این فرمولبندیها نتیجه سوء تفاهات است یا اینکه همان مضامین نظرات این رفقا است که چنین فرمولبندیهایی را طلب می کنند؟ ایا می توان عدم توافق بر سر بلوک طبقاتی دولت الترانیو را تنها به اختلاف بر سر نیروی تشکیل دهنده این بلوک محدود کرد؟ ایا این امر به وظایف و برنامه های این دولت نیز بر نمی گردد؟ یا در جایی دیگر که سازمان فدایی ایران اولویت سازماندهی را نه در بین کارگران بلکه در میان جوانان و روشنفکران می داند و در همین بیانیه تغییر نام سازمان اتی، نشریه و دولت الترانیو را پیش شرط وحدت دانسته و آنرا به اصطلاح دفاع از دموکراسی در تشکیلات اتی می نامد، ایا می توان به آن توافقات و این «دموکراسی» امید بست؟ ان به اصطلاح «دموکراسی» که می خواهد بر فراز تصصیات اعضای دو سازمان دیگر - و در واقع نمایندگان هر سه سازمان در کنکره مشترک - و تحت عنوان توافق قبلی هیئتهای نمایندگی سه سازمان نظر خود را به کنکره مشترک و تمامی اعضای کنکره موسس سازمان جدید تحمیل کند و این کار را «دفاع از دموکراسی» در تشکیلات اتی هم بنامد، بنا بر کدام موازین دموکراتیک می توان توافق فرضی هیئتهای نمایندگی سه سازمان را بالاتر از تصصیات اعضای کنکره مشترک قرار داد؟ ایا این برخوردی غیردموکراتیک و فرقه کرایانه نیست؟

به هرحال ما حق نداریم به خیال تحقق وحدت از برنامه و فرمولبندیهای دقیق و منسجم خود دست بکشیم. سازمان ما امروز ستون فقرات جنبش کمونیستی و کارگری ایران است. ما در داخل کشور شاهدیم که با گذشت هر روز تعداد هرچه بیشتری از کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی به درستی برنامه و خط مشی سازمان ما پی می برند و حول این برنامه و خط مشی گرد می آیند. سازمان ما باید با پافشاری بر برنامه خود و مبارزه جدی برای پیشبرد آن، این نیروها را سازمان دهد. این راه اصلی تحقق وحدت چپ است. تردیدی نیست که مبارزه برای وحدت با سازمانهایی چپ انقلابی را باید پیکرانه پیش برد. اما نگذاریم که ملاحظات سیاسی و تاکتیکی دیگر جریانهای پای ما را به وحدتهای غیراصولی بکشد. تجربه دهسال گذشته نشان داد که سازمان ما با پافشاری بر مواضع اصولی خود و مبارزه برای پیشبرد این مواضع در سطح کارگران و روشنفکران انقلابی می تواند حتی بسیاری از مواضع نادرست دیگر جریانها را نیز تغییر داده و بر حیات فکری و سیاسی آنها تاثیرات جدی بگذارد. در شرایط کنونی راه اصلی برای تقویت مبارزه - و به منظور امر وحدت - در توافقات صوری نیست. در حال حاضر چشم انداز وحدت اصولی با این دو جریان در آینده نزدیکی وجود ندارد و نه همین دلیل لازم است در تدارک اشکال دیگری از اتحاد عمل و تشکیل جبهه متحد چپ بود که مستلزم سطح متفاوتی از اشتراک نظر است. جبهه متحد چپ عم می تواند نیروها و جریانهای دیگری را در خود جای دهد و بدین طریق خلیه نیروهای انقلابی چپ را متحد سازد و هم بستر مناسبی برای مباحثات، برخوردها و ازموئها در جهت تحقق وحدت حربی است. این جبهه باید طیف وسیعی از چپ انقلابی را در بر گیرد تا تاثیر چپ را بر کل مبارزه طبقاتی افزایش دهد و آنرا به یث الترانیو انقلابی، عدلسمد، دموکراتیک و سوسیالیستی بدل کند. حزب کمونیست ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، نیروهای مذهبی رادیکال، و دموکرات و سه جریان موجود در مباحثات فوق باید در این راه قدمهای جدی بردارند. این جبهه باید در آغاز کار خود، موازین انقلابی، دموکراتیک را به بلاتفرم خود بداند و آنکه بدین طریق راه شکل گیری الترانیو سوسیالیستی نیز هموارتر می شود. این راه هم عملی تر است و هم اصولی تر و هم شارتر، تجربه وحدت با «راه فدایی» و به منظور ساختن پس از حدایی آنها را که بر سر تغییر مبانی وحدت بود فراموش نکنیم و از آن برای مبارزه امروزمان بیاموزیم.

با ایصال به پیروزی راهبان راه آزادی و سوسیالیسم

تهران - ششم ۲۸ فروردین ماه ۱۳۷۲

حسب کارگری ما در نقطه شروع آن قرار دارد. سیمای دولت جانشین نه موازات تکامل این جنبش و طی شدن فازهای مقدماتی روشن خواهد شد و اصولاً سایه روشنیهای آن وابسته به رشد همین جنبش است. از اینجاست که هرگونه مقدم دانستن دولت الترانیو بر جنبش الترانیو به معنای اوج شردن دولت بر کارگران و در عمل تداوم انزوای چپ است. ما بهیچدر سحازیم که اعلام کنیم در برابر دولت موجود خواهان دولتی متکی بر کارگران و زحمتکشان هستیم که شرایط دموکراتیک و شرافتمندانه ای را برای مردم ایران مهیا خواهد کرد. همین طرح کلی راستای فعالیت و وظایف امروز ما را که از شرایط مشخص اقتصادی و سیاسی جنبش کارگری و چپ استنتاج شده روشن خواهد کرد.

جایگاه دولت در استراتژی چپ

چپ رادیکال ایران جز، نادر جنبشهایی است که فاصله نجومی ای با بایه طبقاتی خود دارد. و در عین حال جز، معدود جنبشهایی است که بنحو مفرطی خود را یا مقوله دولت مشغول کرده است. کویی او در قدرت سیاسی جبران ضعف پایه خود را می جوید. ضرورتی ندارد که ریشه های عینی دولت دیکتاتوری و تاریخ جنبش مسلحانه و خلل ذهنی آنرا در اینجا جستجو کنیم، آنچه به خوبی روشن اسن است که در اندیشه چپها بطور کلی و چپ رادیکال ایران بطور مشخص دولت موقعیت عظیم و بیچون و جرابی دارد. در سنت فکری ای که ما نیز به آن تعلق داشته ایم، دولت اهرم تاریخ است. هم برای سرکوب کردن بورژوازی و هم برای بنای سوسیالیسم. پس از شکست سوسیالیسم موجود اما تغییرات و تردیدهای عمیقی در این باورها وارد شده و دولت از جایگاه رفیع خود کمی پایین آمده است. اکنون در وظایف و حاکمات دولت یعنی دولت و انقلاب، دولت و سوسیالیسم و مختصات دولت گذار، یا دولتهای جانشین سوالات تازه ای به وجود آمده است که جریبی مهم از مشغله کلی جنبش بین المللی چپ و کارگری است. در شرایطی اینچنین و با توجه به موقعیت عینی طبقه کارگر ایران ما چه تاثیری از این تحولات می پذیریم، و چه تغییری در روشهای سیاسی و اسلوبهای کار حزب سازی وارد می کنیم، اولین نکته ای که از این واقعیت به فکر خطور می کند این است که دست یافتن به یند انسجام فکری و وحدت نظر پیرامون مسئله دولت جانشین و بهیطور جامعه آینده، انتظاری واهی است. این مسائل نه در پهنه تنوریت بلکه در عرصه عمل حل و فصل خواهد شد. اگر ما خصلت عملی این مقولات را در بیابیم، از بیراهه های که سالها در آن گرفتار شده ایم به در نخواهیم آمد. نه یکسال، بلکه حتی دهها سال بحث درباره دولت جانشین کراهی از کار امروز جنبش کارگری ایران باز نخواهد کرد. ما نیز باید اگر شده حتی قدری از اهمیت دولت بکاهیم تا اهمیت جنبش اجتماعی کارگران خود را باز نساید. مسئله دولت زمانی باید به مرکز بحثها و اختلافات ما ارتقاء یابد که پیش فرضهای مادی آن یعنی تثبیت حسش کارگری به مثابه یث حسش فعال آبورزییون و جنبش چپ به عنوان یث نیروی الترانیو سیاسی، در پهنه جامعه قطعیت پیدا کرده باشد. این ان حلقه ای است که ما باید محکم در دست بگیریم تا به حکم منطق عینی به مسئله دولت جایگزین انتقال بیابیم. پذیرش تنوع نظری و عده کردن فعالیت عملی گروههای چپ روش صحیحی است نه در مورد حسش ما به شکل مضاعفی موضوعیت دارد. ما برای بازسازی چپ و پی ریزی پیش فرضهای مادی یث الترانیو کارگری، باید روشی را اتخاذ کنیم که به کلی در نقد و نفی سنت حزب سازی گذشته باشد. مطابق با این سنت که میراث امروز چپ یعنی فقدان پایه کارگری و انزوای سیاسی محصول مستقیم آن است، ساخت آیدبولوژیند به قصد همان سازی و تعین مرزهای گروهی است و فعالیت عملی امری فرعی است. سنتی که نمایندگان سه سازمان همچنان به آن وفادار مانده اند و جنبه از طبیعت

نقشه در صفحه ۱۰

بن‌بست مباحثات یا بن‌بست وحدت؟

فرید

و جبر و بی‌منطقی دیروز است. باز "هویت" بر روی کاغذ، کریز از واقعیت را توجیه می‌کند. مضمون قربانی می‌شود، چرا که وجود خارجی ندارد. دیوارها آنهم فقط بر روی کاغذ و در چارچوب عالم کوچک و بسته ما، سر بر آورده و در خلا، قلعه‌های تسخیرناپذیر جلوه می‌کنند. ما بیش از آن از جریان واقعی حرکت اجتماعی به دور هستیم که بفهیم چقدر هستی ما به مشغله‌های ذهنی ما، خلاصه کشته است، چقدر در گذر از این هستی در خود، به یک هستی متعهد نه به ذهنیات بلکه واقعیات تلخ سیاسی، وحشت داریم. آرمدن در پیله "خود"، "خود" را مظهر تمامی مقدسات دانستن کار دشواری نیست. کریز از کام برداشتن بر زمین سخت واقعیات است که ترس را به شجاعت ملبس می‌کند و توقف در عرز کلیات را موجه جلوه می‌دهد.

ما چرا به بن‌بست رسیده‌ایم؟ براستی کدامت از اختلافاتی که برشمرده شده است، مشکل اساسی ماست. مگر ما سالها بر سر همین الفاظ با هم "مرزبندی" نکرده‌ایم، و صفحه‌ها علیه همدیگر سیاه نکرده‌ایم. اگر قرار بود راه رفته اینچنین ستوده شود، و نقطه قوت تک تک ما تلقی شود، چرا اصولاً دور همدیگر جمع شدیم که وحدت کنیم. بر چه پایایی؟ راز تعجیل رفقای ناپسند راه کارکر در جلسه اول و بلافاصله بعد از کنگره‌شان، برای شروع وحدت از همین امروز، در چه بود و چگونه این تعجیل بلافاصله در همان جلسه دوم، وقتی که خواست رفقا مبنی بر پذیرش نظر آنها مردود شناخته شد، به ضد خود مبدل شد. و چرا دوباره، یکسال و نیم وقت لازم بود تا روشن شود که نه در ترمها که در مضمون نیز بن‌بست وجود دارد؟ و این بار باز پذیرش فلان تعریف و فلان فرمول شرط وحدت اعلام شود.

جالب اینجاست که صحبت نه بر سر اختلافات جدید بلکه همان مباحث مطول قدیم است. نقاط اشتراك و توافق برنامه‌ای کافی نیست، تنها تسلیم دیگران شرط وحدت است! کوبی وقتی که وحدت سه سازمان تصویب می‌شد، علاوه بر مصوبه علمی، مصوبه‌ای مخفی هم به تصویب رسانده‌اند که طبق آن متحدین ما باید نفی هویت کنند. چه وحدت دموکراتیکی! براستی روحیه حاکم بر چنین درکی از وحدت، آیا همان روحیه "سلحشور" انشعابات به بن‌بست رسیده نیست؟ چنین روحیه‌ای اصولاً به آزادی عقیده می‌تواند اعتقاد داشته باشد. هیچ مخالفی را در کنار خود می‌تواند تحمل کند، اصولاً اختلاف در قاموس او چیزی به جز انشعاب، اخراج، مفهوم دیگری دارد؟ پس چرا در پوشش وحدت، عرض وجود می‌کند؟ جر این است که راه دیگری وجود ندارد؟ بنابراین چه بهتر پافشاری بر راه رفته دیروز، در شرایط امروز به شیوه‌ای دیگر و تحت پوشش مسایل ضروری و اساسی و استراتژیک جدید، این بار از شعار وحدت هم، مفهوم انشعاب را استنتاج کند. در دلایل بن‌بست مذاکرات وحدت اندکی تأمل کنیم، تا که واقعیت بیشتر روشن شود:

رفقای راه کارکر معتقدند "توافق" بر سر تعریف آنها از کارکران و نیز درک آنها از "سازماندهی" و دولت آینده، ضرورت دارد. ما فعلاً ما درک نهفته پشت این کلمه "توافق" کاری نداریم که این توافق از نظر رفقا باید فقط از سوی دو سازمان دیگر صورت گیرد. اما خود موضوعات "توافق"!

رفقا، برای کارکران در تعریف خود یکجا در بیانیه این تعریف را قایل شده‌اند که کارکران، همه کسانی را شامل می‌شود که از طریق

ما با انتشار بیانیه مباحثات وحدت سه سازمان، نه وحدت که بن‌بست وحدت را اعلام کرده‌ایم و خلاصه کردن این بن‌بست تنها به مذاکرات ناپسندکان سه سازمان، نه توضیح واقعی مسئله و نه بیانگر کنه مشکل پیشبرد امر وحدت است.

این البته شکفت زمانه ماست که وحدتها و مذاکره برای آنها در اولین کامها و در اولین بیانیه‌شان، باید منعکس کننده "بن‌بست" باشند، یعنی ضد خود و وارونه عمل کنند.

جنبش ما، اکنون سالهاست که بدون تأمل در آنچه که بر بستر جهان پیرامونش می‌گذرد، در جهان توخالی الفاظ، زنده به کور می‌شود و به زبانی سخن می‌گوید که نه زبان روزمره مردم و اصولاً زنده‌ها، بلکه عاریتی کهنه، مسخ شده و متعلق به تاریخ "پر افتخار" مرده‌هاست. هرگاه در ذهن خود کشف یا شهودی دوباره می‌کند، در عالم تصور، یگانه صاحب حقیقت جلوه‌گر می‌شود و با این "انحصار حقیقت" شروع به تفکیک "صف خود" از دیگران که چه بسا دیروز، جزئی از همین "خود" امروز بودند، می‌نماید. و چه دیوارها که بر صفحه کاغذ برآورده نمی‌شود و چه خط تایی‌ها که با قساوت تمام ترسیم نمی‌گردد.

همه انشعابات ده پانزده ساله اخیر، بلااستثناء اینچنین بوده‌اند، اگرچه برخی را فقط حوادث به مدد آمده‌اند و از سقوط رهانیده‌اند، اما این نیز کارساز نگشته است، سیر رو به تزیاید آنها از سر گرفته شده است. چرا که نقطه عزیمت، همان شیفتگیهای ذهنی بوده است تا درایت علمی در تغییر مسیر حوادث عینی! برای جنبش تکه پاره شده امروز ما، در سلسله تاكزیر انشعابات، همیشه عین، فرض تابع را داشته است تا ذهن، اراده حاکم بوده است تا ضرورت، تنوری و تحاشی ایدئولوژیک اصل بوده است تا الزام یک کام معین در حرکت اجتماعی جامعه. چنین چپی باید هم وارونه عمل کند. در طول تمامی این سالها، هیچکس قادر نشده است، از هیچ انشعابی، کامل دفاع کند. همیشه انشعابات در اولین جمعبندهای جسی، یا نادرست یا زودرس، یا بیهوده ارزیابی شده‌اند. براستی چرا؟

بست انشعاب، به عنوان معجزه ذهنیکرایی ما، اگرچه حاصل بی‌توجهی کامل ما به جنبش واقعی توده‌های کارکر و زحمتکش و قانونسندی رشد و گسترش و سازمانیابی عینی آن، در بهترین حالت، نتیجه عدم فراوری ما از یک جنبش سطحی نکر، به یک جنبش پخته و با تجربه و عمیق اجتماعی است.

جنبش ما در کل خود، بلوغ لازم را برای انجام وظایف پیشروی خود نیافته است. این نه ادعا که حقیقت تلخ وضعیت موجود ماست. بیهوده نیست زمانی که ما هکی تا اذغان به واقعیت تلخ فرسایش درونی کل جنبش، فقدان جذابیت آن حتی برای فعالین موجود آن، دور هم جمع می‌شویم که چاره جسته، راهی برای برونرفت از این دایره بسته، باز کنیم. دوباره با همان زبان زرگری دوران انشعابات، پراکندگی و تفرق، به جان هم می‌افتیم، و "افتخارات عظیم" گذشته را، به رخ همدیگر می‌کشیم، و "هویت‌های کاذب" به "بن‌بست" رسیده را مدال افتخار نموده، بر سینه "خود" نصب می‌کنیم، تا مبدا کم آورده، چیزی از دست بدهیم. همه اشباح گذشته را احضار می‌کنیم که "هویت" من این است و "فراوش نکن که در مبارزه با "تو" چنین و چنان شکل گرفته است و "تو" باید با آن موافق باشی، وگرنه وحدت "پایدار" نخواهد بود، اسلاً در میان نخواهد بود. هنوز هم "من" منفرد، که خود اگر "من" دیگران را هم به عنوان هویت بوسیت بشناسد، بسیار عالی است، در صدد تبدیل شدن به "خود" دیگران از طریق نه منطق بلکه تحمیل

فروش نیروی کار خود و در استخدام دیگران گذران می‌کنند و در مای دیگر کارگران، همه مزد و حقوق بگیران هستند.

اولاً، طبق کدام معیار باید استخدام دیگران بودن و مزد و حقوق بگیر بودن را تعریف کارگر دانست، علیرغم تمام بحثها هنوز هم روشن نیست. البته که کارگران در استخدام دیگران هستند و مزد و حقوق می‌گیرند ولی علاوه بر کارگران کم نیستند کسانی که در استخدام دیگران هستند و ایضا مزد و حقوق می‌گیرند، ولی با هزار من سریشم هم نمی‌توان آنها را جزو کارگران محسوب داشت. بخش مهمی از این مستخدمین و مزد و حقوق بگیران، جزو نه استثمار شوندگان، بلکه در دایره استثمار کنندگان و متمتع از خوان یغمای دسترنج خود کارگران هستند. آیا ما باید بپذیریم که رفقا متوجه این واقعیت در تعریف مغشوش خود نیستند و نمی‌دانند که حقوق بگیر و مستخدم داریم تا حقوق بگیر و مستخدم؛ و همه را نمی‌شود چکی در یند جوال کرد و گفت ما حزب همه مزد و حقوق بگیران هستیم؟ یا فراموش کرده‌اند که اضافه کنند مزد و حقوق تا چه مقدار، توضیح دهنده تمایز هویت کارگر از غیر کارگر است؟ ثانیاً تعریفی چنین نارسا و ناسنجیده چگونه می‌تواند اگر اندکی مسوولانه با مسئله برخورد شود. محور اختلاف و استراتژیت تلقی شود؟ و برای راه کارگر در مقابل دو سازمان دیگر وجه کارگری دست و پا کنند؟

مسئله دیگر مورد تاکید رفقا سلسله سازماندهی است. رفقا از یکسو در بیانیه مشترک توافق کرده‌اند که ما سازمانی کمونیستی و کارگری هستیم که مضمون اصلی فعالیت خود را ایجاد پیوند همه جانبه با کارگران و زحمتکشان... می‌دانیم، از سوی دیگر در لیست اختلافات خود آورده‌اند تاکید برنامه‌ای و عملی بر سازماندهی طبقاتی فقط کارگران و تاکید بر عدم سازماندهی طبقاتی (خواسته‌های طبقاتی) خرده بورژوازی... ضرورت دارد. بند اول تاکید رفقا نه تنها زائد، بلکه نسبت به فرمولبندی مشترک، بحث‌انگیز هم هست. روشن نیست چرا با فقط کارگران، رفقا سازماندهی زحمتکشان را حذف کرده‌اند، اگر مسئله تاکید بر کارگری بودن سازمان آینده است که خود بیانیه بر آن تاکید دارد، پس چرا زحمتکشان حذف شده است، شاید با عدم سازماندهی بعدی رفقا بی‌ارتباط نباشد، که در این صورت هم، با تعریف خود رفقا در همان بیانیه از زحمتکشان همخوانی ندارد. بی‌بینیم در این مورد هم علیرغم تلاش رفقا در برافراشتن دیوار اختلاف جر در مورد خرده بورژوازی و چگونگی برخورد به آن که حقیقتاً بحث‌انگیز و مورد اختلاف است، هیچ شعار روشنی در تفکیک بین متن توافق شده و خواست رفقا برای توافق جدید وجود ندارد. جر اراده به ایجاد اختلافی بزرگ با چند کلمه تاکید در پشت سر شم.

اگر برنامه‌ای واقعاً کارگری باشد و به سروی مادی در جستن کارگری تبدیل شود، هیچ خرده بورژوازی اینقدر احمق نیست که منافع خود را شناخته تحت فوسیت کارگران و زیر سایه یت برنامه سوسیالیستی سینه ببرند. مگر آن که ما طبق معمول برنامه را فقط بر روی کاغذ و برای ثبت در تاریخ کارسازی کنیم که در آن صورت باید هم با هزاران درد و دعا، آنرا از هجوم شیطانی صیانت کنیم و طبق تعریف رفقای راه کارگر بر سر در حزب آینده‌مان معیار به تنها مرد و حقوق و میزان توافق شده آن را نصب کنیم، بلکه هیچ‌یک آنرا از خطر ورود غیر هم با جلات پر آب و تاب و متناسب با شر شرایطی محصون داریم.

موضوع دیگر انجاست که رفقا تاکید می‌کنند که این برنامه در سورتی می‌تواند به اجرا درآید که کارگران و زحمتکشان در رأس قدرت حکومتی باشند.

در نظر اول خوبی رفقا بدیهیات را دوباره تکرار می‌کنند: برای به کسی پوشیده است که برنامه کارگران و زحمتکشان را باید حکومت کارگران و زحمتکشان اجرا کند. اس که جستمسته غب گفتن است! اما

بحثهای رفقا در مورد دولت الیترناتیو و نیز ضمیمه آنها بر بند مربوط به حکومت موقت انقلابی، بیانگر چیز دیگری است.

حکومت کارگران و زحمتکشان، در حرف و ادعا نیست که مادیت پیدا می‌کند، چنین حکومتی نتیجه و حاصل اتحاد صفوف کارگران و زحمتکشان و آگاهی آنها از منافع خود در تشکیل چنین حکومتی است. ما برای سازماندهی همین نیرو در جهت تشکیل چنین حکومتی نیز هست که اینچنین با چنگ و دندان از اتحاد صفوف چپ مدافع کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کنیم. آیا توافقات حاصله از سوی سه سازمان راه حصول به چنین حکومتی را هوار نمی‌کند؟ اگر نه، چرا در همان بندهای برنامه ای جای این حکومت روشن نشود و به ضمیمه و بخش شروط اختصاصی این یا آن نیرو منتقل شود؟

از نظر من، برنامه توافق شده مسیر روشنی را برای رسیدن به چنین حکومتی ترسیم کرده است: سرنگونی جمهوری اسلامی، برقراری حکومت موقت انقلابی برای انتقال قدرت به نمایندگان منتخب مردم، تشکیل مجلس موسسان و تعیین نوع حکومت آینده! هیچکس از ما این حق را نکرفته است که در این روند که هیچ، از همین امروز، از همان مجلس موسسان پیش‌بینی شده، حکومت کارگران و زحمتکشان را با همین برنامه گذاری که به تصویب نمایندگان هر سه سازمان هم رسیده است، طلب کنیم، هیچکس نمی‌تواند به دیگری از همین امروز چک سفید بدهد که انتخاب این مجلس حتماً حکومت کارگران و زحمتکشان خواهد بود، ولی هیچکس هم حزبی را که هدفش را گذار به سوسیالیسم قرار داده است، نمی‌تواند از سازماندهی و تبلیغ بر این گذار باز دارد.

بحث اینجاست که آیا از همین امروز کارگران و زحمتکشان هیچ متحدی برای رسیدن به این شرایط ندارند؟ اختلاف ما و سازمان فدایی با راه کارگر در آن است که ما معتقدیم در سرنگونی استبداد مذهبی حاکم و ایجاد دولت موقت انقلابی و دعوت مجلس موسسان، کارگران و زحمتکشان تنها نیستند. تمامی نیروهای دموکرات و ترقیخواه ایران را به عنوان متحد در کنار خود دارند و باید به این واقعیت واقف باشد و اهمیت آن را در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن درک کنند. این نه به معنای ادامه این مسیر تا ابدالدهر است و نه انکار تفاوت‌های اساسی در محتوای برنامه ما با هر نیروی فرضی دیگر.

منتهی سلسله هوچیکری بر سر برنامه سوسیالیستی و برنامه دموکراتیک است که امکان درک جایگاه و علت اختلاف را به کسی نمی‌دهد. ما آنجا که بحث بر سر اقدام علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن و ایجاد یت سازمان دموکراتیک در جامعه برای پی‌ریزی نظام سیاسی مبتنی بر اراده مستقیم توده‌ها در میان است، با هر آن نیرویی که برای حصول به چنین روندی مبارزه کند، متحد هستیم، ولی آنجا که سلسله برسر نظام سیاسی و اقتصادی آینده است با همه نیروهایی که گذار از سرمایه‌داری و درهم شکستن آنرا منتفی می‌دانند، عرز روشنی داریم و کاملاً دو قطب مخالف همدیگریم. تصمیم نهایی را اما نه اراده ما یا به فرض قدرت انش ما، بلکه تنها و تنها انتخاب آزادانه اکثریت مردم کشور ما اتحاد خواهد کرد.

به نظر من رفقای راه کارگر با روند دموکراتیک تعیین نوع حکومت سلسله دارند، ما هر چیز دیگری! دولت کارگری رفقا، روشن نیست از همان فردا چگونه راده می‌شود و بر چه اساسی مستقر می‌شود. طبق معمول تاکوسی از طریق انکار، به سرریزه و لغو آزادیهای دموکراتیک و حق انتخاب مردم؟ یا به چه نحوه دیگر که نیازمند زمان نیست و بلافاصله است. اما آنچه که ما می‌گوییم با واسطه و از طریق دموکراسی بورژوازی است؟ شاید اعتقاد ما به انتخابات آزاد نوع حکومت از طرف مردم غلب انتساب ما به بورژوازی است؟

در کنار شروط رفقای راه کارگر، شرط سوم، شرط رفقای فدایی در مورد توافق بر سر نام سازمان آینده و نشریه آن است.

پیش بسوی وحدت

کیومرث

قبل از این که وحدت بین سه جریان سیاسی، سازمان فدایی، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران مطرح باشد، وحدت بین جریانات اکثریت، حزب دموکرات، بخشی از انشعابون حزب توده (راه آزادی) و بخشی از انشعابیون از سازمان فدایی که با نام فداییان خلق فعالیت داشتند مطرح بود. این جریانات در جهت تشکیل یک جبهه واحد حرکتی داشتند. با توجه به اینکه سه جریان اکثریت، فداییان خلق و راه آزادی که دیدگاهی متفاوت با مسایل را با حزب دموکرات داشتند بیشتر به هم نزدیک بودند، چرا که حزب دموکرات نیرویی است که همواره مبارزه رودررو با جمهوری اسلامی را پیش برده و می برد. نیروهای فوق که در جهت تشکیل جبهه واحد حرکت می کردند در واقع طیفی بودند که با توجه به درکونها در بلوک شرق با پیش نوین در چهارچوب سازمانهای خود فعالیت داشتند و با تصفیه حساب کامل با تفکرات گذشته خود - در برخورد با مارکسیسم - لیبرسم و مبانی فلسفی آن و داشتن برنامه و اساسنامه ای که با این نوع پیش انطباق داشته باشد را تصویب کردند. و در این میان مبارزه با جمهوری اسلامی را از طریق شعار انتخابات آزاد، چشم به استیصال رژیم جمهوری اسلامی و نفی شعار سرنوشتی و روند کار فرهنگی به جای کار سازمانی را در پیش گرفتند. در واقع در میان این طیف روند شعار آتشین جبهه واحد نتیجه مثبتی نداشت، چرا که عملاً با این بست روبرو شده، حزب دموکرات مدتهاست که در میان این طیف نیست و سازمانی به اسم فداییان خلق متأسفانه دیگر وجود ندارد. حتی در حد دادن یک نشریه فرهنگی که تصویب کرده بودند، اما جدا از اختلافاتی که این طیف در میان خود داشت و دارد، اگر می توانست و بتواند روند امر وحدت را نه با آن شعارهای تند و آتشین وحدت برک علی، بلکه نشستها و روند جدیدی را در همین رابطه حفظ و ادامه دهند خود می تواند در جای خود مثبت باشد، چرا که در کنار آن این طیف چپ یعنی سه جریان سازمان فدایی، راه کارگر و چریکهای فدایی خلق قرار می گرفت یعنی چندین سازمان در دو طیف مشخص می شد. واقعیت این است که وحدت بین نیروهای سیاسی وحدت بین مردم است. سوده های میلیونی چشم به نیروهای سیاسی مخالف دیکتاتوری جمهوری اسلامی را دارند و هر تلاشی برای دستیابی به وحدت میان نیروهای چپ، تلاشی است مثبت و ارزنده و به جای این براکتدگی، منطقی تر این است که به سازمانی برتر تبدیل شویم. و اما وحدت سه جریان فدایی، راه کارگر و چریکهای فدایی خلق به کجا خواهد رسید. سوال است که تا حدودی با توجه به روندی که این طیف پشت سر گذاشت روشن است. اکنون نزدیک به یکسال و نیم از شروع مذاکرات وحدت این طیف می گذرد. از همان ابتدا مشخص بوده که اختلاف اساسی بر سر پیست رلی بعد از این مدت زمان طولانی تصمیم به طرح بولتنی تدوین برای حل اختلافات کرده اند و این در صورتی است که فقط چهار شماره صورت صمیمه بشریه هر سازمان و ماهانه منتشر می شود. و این در واقع به نوعی دهن کجی به امر وحدت است. یعنی ما در سطح حبش به صورت رسمی مطرح کنیم که نمی توانیم با هم وحدت کنیم، البته تا جایی که مشخص است دو سازمان چریکهای فدایی خلق و سازمان فدایی روند مثبت تری در شکل موجودها در این امر داشته اند. اما شدت اختلاف برای وحدت بخصوص برای رفتن راه کارگر موسوم است که رفیق شالکونی به این شکل مطرح می کند: تا زمانی که اختلاف میان سه برنامه دموکراتیک با یک برنامه گذار به سوسیالیسم حل نشود، وحدت سازمانها امکان پذیر نیست و مطرح می کند که کنار گذاشتن آن یعنی تسلیم به شقیقه راه کارگر است. اما این برخلاف گفته ها در جلسه اول نشست این شایندگان سه جریان است. رفیق سهراب مطرح می کند که البته

مردمی راه کارگر بر این باور بود که امروز وحدت کمونیستها به ویژه این سه جریان مبرم و ضروریست و اختلاف عسده ای که مانع وحدت باشد از نظر آنها وجود ندارد. اما در فاصله جلسه پنجم و ششم اختلافات بروز می کند تا جایی که عرصه به رفیق سهراب تنگ می شود و در گزارش روند وحدت چنین نتیجه می گیرد. او می گوید (غرض ادغام در راه کارگر است نه وحدت). با مطالعه مقاله رفیق سارا محمود اوج اختلافات را می شود فهمید. رفیق سارا محمود امر وحدت را در موقعیتی دشوار می داند که آنرا در مبارزه بین دو کرایش اصلی قرار داده است. وحدت یا پوپولیسم یا پیوند با طبقه کارگر و زحمتکشان به نظر او اگر وحدت کنند و پیشنهادهای سازمان راه کارگر را تماماً دیگر سازمانها نپذیرند یا پوپولیسم وحدت کرده اند. تا جایی که اگر وحدت صورت بگیرد، مسئولین چنین وحدتی را به پای محاکمه بکشاند اینگونه برخوردها قبل از اینکه وحدتی بخواند صورت بگیرد. درست شکل برخوردهایی است که به صورت سنتی در جنبش چپ ایران، بعد از انشعابات صورت می گرفت. رفیق سارا محمود: قبل از آذر سال ۶۰ زمانی که حزب توده می خواست با طیفی از فداییان خلق وحدت کند، در اولین نامه و پیشنهاد خود مطرح می کند که اگر لازم باشد برای امر وحدت، حتی اعلام انحلال هم خواهد کرد. اما بعد از مدتی حاضر نبود حتی یک سر سوزن از طراز نوین بودن خود کوتاه بیاورد. اما رفیقایی که می خواهید با هم وحدت کنید، و سازمانی باشید کمونیستی و کارگری که مضمون اصلی فعالیتتان کار در میان طبقه کارگر و سازماندهی آن باشد. روابط بین المللیتان هم بر پایه جنبشهای کارگری سوسیالیستی، چهارچوب تنظیم جبهه ای هم بر همین پایه و این در صورتی است که روی واژه طبقه کارگر هم اختلاف نظر دارید. اطلاع دارید که در تاریخ فقط یک دولت از نوع کسب داشته ایم که انهم با شکست روبرو شد و بیش از ۶۰ سال است که به نام طبقه کارگر، چه حکومتها که روی کار نیامدند و چه ویرانها که به نام او، طبقه کارگر را فقیه کنیم، در جامعه کمونی ایران به غیر از سرمایه داران بزرگ و کوچک که در جامعه اقلیتی محسوب می شوند به دیگر اقشار به همان اندازه ظلم می شود که به طبقه کارگر. رفقا اگر می خواهیم وحدت کنیم، اگر می خواهیم در یک شکل واحد جمع شویم و اگر اعتقادی به کنکره، باید این فرست به بدنه های سازمانها هم داده شود که شرکت فعال تری در این رابطه داشته باشند تا در رای خود در کنکره با آگاهی بیشتر در این امر شرکت نمایند. اگرچه در کنکره به این رای داده شود که دو سازمان دیگر مثلاً در راه کارگر و یا در یکی از سازمانهای دیگر ادغام شوند و یا اینکه شرایط سازمانی را، سازمان دیگر بپذیرد. هرچند همه این مسایل بستگی به فرهنگ دموکراسی ما دارد. این که چقدر در این زمینه رشد کرده باشیم، آینده آنرا روشن خواهد ساخت؟

نقد از صفحه ۶ - روشهای کهنه

این روش سنتی بر می آید حاصل مباحثات ایدئولوژیک سیاسی، نه سردی به یکدیگر بلکه دامن زدن به بی اعتمادیهاست. اکنون با فرمولبندیهای اراک شده چه کسی خود را در سازمان خود در وحدت حریف می بیند. روشی است که نتیجه کار پشماله نه وحدت سه سازمان نیک و اشرافهای بهتر در سه سازمان بوده است. این اسلوب باید به کلی کنار گذاشته شود. ما باید از روشی بیرونی کیم که زمانی مارکس و انگلس به کمونیستهای آمریکا و انگلیس توصیه می کردند: سازش تدوین و اساس قرار دادن حبش کارگری، روشی که در زمان ما توسط بسیاری از جنبشهای چپ آمریکای لاتین با موفقیت اجرا شده است. با اتحاد این اسلوب، و در راستای سازماندهی حبش کارگری به فقط نیروهای این سه سازمان بلکه همه دیگر نیروهای که در دفاع از سوسیالیسم در موضع نقد جامعه سرمایه داری قرار دارند می توانست در حزب واحدی شریک هم آیند.

استراتژی سوسیالیستی یا جبهه ضد استبدادی؟

روبن مارکاریان

متکی به سازماندهی یک بلوک دموکراتیک (که حداقل خرده بورژوازی در آن شرکت می کند) باشد. اینکه منطق رفقا چیست و این منطق سر از کجا در می آورد را می توان در مصوبات کنفرانس رفقای سازمان فدایی - ایران به بهترین شکل مشاهده کرد.

اما طبقه کارگر ایران در مرحله تاریخی کنونی رشد جامعه ایران نمی تواند به انقلاب سوسیالیستی دست بزند. انقلاب ایران به دلیل عقب ماندگی عمومی اقتصادی اجتماعی جامعه، کیفیت آرایش نیروهای طبقاتی و سطح پایین آگاهی طبقاتی و تشکل طبقه کارگر، جزئی از انقلابات دموکراتیک - ضدامپریالیستی است که پیروزی قطعی آن مشروط به تأمین رهبری طبقه کارگر و فراتر رفتن از چهارچوب سرمایه داری یعنی سستگیری سوسیالیستی است.

۸- تلاش سازمان در این مرحله از انقلاب ایران متوجه شکل دادن به جبهه استراتژیک متشکل از اقشار و طبقات خلقی با برنامه حداقل به رهبری طبقه کارگر است. این تنها جبهه ای است که قادر به تحقق جمهوری دموکراتیک خلق می باشد.

در عین حال در شرایط کنونی و تا زمان تشکیل جبهه استراتژیک، فعالیت در راه تشکیل جبهه ای دموکراتیک - ضد امپریالیستی حول برنامه ای مترقی و متشکل از نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ترقی خواه، با عنوان وظیفه ای ضروری پیشروی جنبش کمونیستی و ترقی خواهان ایران قرار دارد.

۹- همکاری و اتحاد عمل نیروها و سازمانهای جنبش کمونیستی و تأمین اتحاد رزمنده چپ، تقویت و گسترش پیوند این جنبش با مبارزات توده ها و طبقه کارگر، امکانات جنبش چپ برای تشکیل جبهه دموکراتیک - ضد امپریالیستی و موضع آن برای شرکت فعال در راه نزدیکی هرچه بیشتر نیروهای چپ به یکدیگر و هوار شدن راه تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر خواهد بود (پلاتفرم وحدت اتحاد کار، شماره ۱، ص ۱۲).

چکیده مفاهیم این سند به قرار زیر است: ۱- سوسیالیسم فعلاً یک ایده آل و نسبی است. ۲- در شرایط حاضر، انقلاب ایران انقلابی دموکراتیک - ضد امپریالیستی است که در بهترین حالت یعنی تأمین سرکردگی طبقه کارگر پیروز شده و سستگیری سوسیالیستی می نماید (جمهوری دموکراتیک خلق) و برای تحقق آن باید جبهه استراتژیک (طبقه کارگر و خرده بورژوازی) را تشکیل داد. اما به دلیل محسوسه بالا این برنامه نیز قابل تحقق نیست و باید به آینده حواله شود. ۳- وظیفه کنونی، یعنی وظایف چپ ایجاد یک جبهه ضد استبدادی است که علاوه بر نیروهای جبهه استراتژیک (یعنی خرده بورژوازی، نیروهای ترقی خواه)؛ نیز در آن شرکت خواهند کرد. ۴- وحدت چپ و سازماندهی طبقه کارگر باید در خدمت تقویت امکانات، برای این ایجاد این جبهه باشد و در متن همین اتحاد عمل است که می توان حزب را تشکیل داد.

این پلاتفرم که مبنای تأسیس سازمان فدایی بوده و موارد مهم آن عیناً در برنامه این سازمان به تصویب رسیده به کلاسیک ترین شکل ممکن نظام فکری جبهه خلقی را به نمایش می نهد. سوسیالیسم نسبی و یک ایده آل است، انقلاب دموکراتیک با سستگیری سوسیالیستی آراه رشد غیر سرمایه داری در کشوری که ۲۰ سال است مناسبات سرمایه داری در آن غلبه کرده؟! نیز فعلاً از دستور خارج است و باید به بعد از سرنگونی موکول شود، وظیفه چپ اما ایجاد یک جبهه ضد استبدادی سوسیالیستی است که غیر از مقوله انقلابی - دموکراتیک خلق یعنی خرده بورژوازی نیروهای ترقی خواه (نام دیگر نیروهای لیبرال) باید در آن شرکت کند. اتحاد چپ نیز در خدمت همین جبهه ضد استبدادی است!

مباحثات بین هیئت نمایندگی سازمان ما با هیئتهای نمایندگی سازمان فدایی و شورایی عالی نشان داد که اختلافات ما با نمایندگان این سازمان در مضمون برنامه انقلاب و هم در استراتژی سیاسی منبعث از آن، به گونه ای است که وحدت ما را در چهارچوب یک سازمان واحد ناممکن می گرداند.

آیا این اختلافات همان اختلافات قدیمی میان ما و این دو سازمان هستند؟ به درجات زیاد، پاسخ به این سوال مثبت است. اما بهتر است کسی در مضمون این اختلافات مکث کنیم.

از نظر ما ایران کشوری است که در آن مناسبات تولیدی سرمایه داری - با مختصات یک کشور پیرامونی غلبه دارد. طبقه کارگر و توده های تهیدست اکثریت عظیم جمعیت کشور ما را تشکیل می دهند. برای پایان دادن به استبداد سیاسی نهادی شده که تکیه گاه آن همین سرمایه داری پیرامونی حاکم بر ایران است دو حل بحران ساختاری سرمایه داری ایران که استثمار وحشیانه و فقر و سیروز همجانبه ای را به اکثریت جامعه تحمیل می کند راهی جز انتقال به سوسیالیسم وجود ندارد. سازماندهی امر انتقال به سوسیالیسم را تنها یک دولت کارگری به مثابه دولت آلترناتیو می تواند به انجام برساند. مسلماً مبارزه علیه استبداد سیاسی در کشوری مانند ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است اما سوسیالیسمی که ما برای آن مبارزه می کنیم واجد وسیعترین آزادیهای سیاسی و حاکمیت مطلق مردم است و نه تنها با مبارزه ضد استبدادی مابینت ندارد بلکه با طرح آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و نیز حاکمیت مردم در انتخاب، تأسیس، اداره و تغییر نظام پیکرترین طرح مبارزه با هر شکل از تجلی استبداد سیاسی تحت هر نام و عنوان را ارائه می دهد.

اما نظر مسلط در دو سازمان دیگر ضمن آنکه سرمایه داری را نظام مسلط در ایران قلمداد می کند اما معتقد است که به خاطر ضعف رشد مناسبات سرمایه داری، انقلاب ایران انقلابی بورژوازی بوده و دولت آلترناتیو نیز نه یک دولت کارگری بلکه باید یک دولت دموکراتیک بورژوازی باشد!

استراتژی سوسیالیستی یا جبهه ضد استبدادی!

عشق اختلافات ما از برنامه به استراتژی سیاسی گسترش می یابد. اینکه نیروی مجری هر برنامه کدام نیروهای طبقاتی هستند و بنابراین استراتژی سیاسی ما معطوف به بنای کدام بلوک از نیروها می باشد اختلاف و قطب بندی نظری بین ما و دو سازمان دیگر کاملاً صراحت دارد.

از نظر ما برای ایجاد دولت کارگری باید طبقه کارگر (صرف نظر از آنکه آنها نیروی کار یدی و یا فکریشان را در برابر سرمایه می فروشند) و نیسه پرولتاریا و تهیدستان را متحد و متشکل ساخت؛ امری که مضمون اصلی فعالیت ما را تشکیل داده و در تحلیل نهایی معیار سنجش موفقیت و شکست جنبش چپ انقلابی ایران خواهد بود. البته این استراتژی منافاتی با همکاری و اتحاد عمل برای مبارزه در راستای آزادی و دموکراسی ندارد. طبقه کارگر به مثابه مسلوب الحاق ترین طبقه جامعه باید در شرایط استبداد سیاسی بیش از همه طبقات دیگر از امکانات تشکل و آگاهی محروم می شود و به همین خاطر بیشترین منافع را در گسترش آزادیها و مبارزه قاطع و سرنوشت ساز در راه آن دارد.

اما رفقای سازمان فدایی و شورایی معتقدند که استراتژی سیاسی باید

